

# جُستاری در زبان فارسی (۱) سال اول دبیرستان

علیرضا عباسی مقدم\*

این نظریه نشان داده می‌شود. بخش دوم به نقد محتوایی بعضی از دروس می‌پردازد و در بخش پایانی نکاتی چند در باب ویرایش کتاب آورده می‌شود. از مساعدت و رهنمودهای راهگشای استاد بزرگوار جناب آقای دکتر محمدتقی آذرمینا - عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره) - صمیمانه سپاس می‌گزارم.

## بخش اول:

### نکاتی چند درباره نظریه ساخت‌گرایی

همان‌طور که می‌دانیم و نیز مشهود است اساس تألیف این کتاب و همچنین زبان فارسی سال دوم و سوم متوسطه بر اساس نظریه ساخت‌گرایی است و مؤلفان محترم در مقدمه کتاب متذکر شده‌اند: «کوشش شده است که دستور زبان دوره دبیرستان بر مبنای نظریه علمی «ساخت‌گرایی» نوشته شود و در مواردی نیز که نظریه‌های دیگر از جمله «نقش‌گرایی» و «گشتاری» در تحلیل قضایای دستوری مؤفق‌تر بوده‌اند از آن نظریه‌ها استفاده شود و در عین حال در حد امکان از دستور سنتی نیز فاصله گرفته نشود ...».

البته این کوشش فی‌نفسه نیکوست اما از آنجایی که در دستور ساختاری توصیف بر اساس ساخت و صورت است و عمدتاً متکی به نشانه‌ها و قراین لفظی است همواره با دو اشکال دست به‌گیریان است: اولاً موارد زیادی در کتاب‌های زبان فارسی دوره دبیرستان و مشخصاً زبان فارسی سال اول - که محل بحث ماست - می‌توان به دست داد که با تکیه بر نظریه ساخت‌گرایی قابل تعریف و توصیف



مقاله‌ای که در پی می‌آید تحقیق و کاوشی است درباره یکی از کتب درسی مقطع متوسطه که ماحصل تجربه چندین ساله صاحب این قلم در تدریس این کتاب است. دیری است که این نکات همواره در ذهنم می‌جوشد و بی‌مناسبت و بی‌مصلحت ندیدم تا آن را با همکاران ارجمند و مؤلفان محترم در میان بنهم تا شاید در چاپ‌های بعدی این کتاب - دست‌کم بعضی از نکات آن - مورد مذاقه و اِمعان نظر بیشتری قرار گیرد.

این مقاله دارای سه بخش است: بخش اول به روش تألیف کتاب - که عمدتاً مبتنی بر نظریه ساخت‌گرایی است - می‌پردازد. در این نقد کوتاه با مثال‌ها و شواهدی، چالش‌ها و لغزشگاه‌های

## موارد زیادی در کتاب‌های زبان فارسی دوره دبیرستان و مشخصاً زبان فارسی سال اول می‌توان به دست داد که با تکیه بر نظریه ساخت‌گرایی قابل تعریف و توصیف نیستند و می‌توان در آنها تشکیک و تردید کرد

نیستند و می‌توان در آنها تشکیک و تردید کرد که به برخی به ترتیب اهمیت اشاره می‌شود:

**الف)** در درس بیست و چهارم (ص ۱۲۲) آمده است «در سطح واج‌شناسی] نیز معلوم می‌کنند که چرا ما در زبان فارسی ساخت‌های واجی از نوع «قارچ»، «مزد»، «بیست» یا «نژند» را داریم، ولی ساخت‌های واجی از نوع «قاچر»، «مازد»، «بیژد» یا «ندنژ» را به هیچ وجه نمی‌توانیم داشته باشیم.» آنچه مسلم است واحدهای زبانی «قاچر»، «مازد»، «بیژد» یا «ندنژ» از نظر ساخت دچار مشکل نیستند و دقیقاً تابع الگوی هجایی صامت + مصوت + صامت + صامت هستند (CVCC) و در آنها واحدهای قریب‌المخرج (دارای واجگاه مشترک) هم به چشم نمی‌خورد، ولی فاقد معنا هستند و لاجرم باید آنها را از صافی معناشناسی عبور داد. نتیجه‌ای که از این مثال حاصل می‌شود آن است که واج‌شناسی به عنوان یک سطح از زبان‌شناسی نمی‌تواند فارغ و جدای از معناشناسی باشد و اساساً لفظ و معنا ملازم یکدیگرند و این خود یکی از لغزشگاه‌های نظریه ساخت‌گرایی است.

**ب)** در درس بیست و سوم در صفحه ۱۱۹ قیدها در یک تقسیم‌بندی کلی به دو دسته قیدهای نشانه‌دار و بی‌نشانه تقسیم شدند. از این‌که قیدهای نشانه‌دار را با توجه به نشانه‌های لفظی تشخیص می‌دهیم تردیدی نیست اما سخن در این است که قیدهای بی‌نشانه را چگونه می‌توان در جمله از سایر اجزای جمله بازشناخت؟ آیا جز این است که تنها با قرینه معنوی به وجود آنها پی می‌بریم؟ و این یکی دیگر از چالش‌ها و لغزشگاه‌های نظریه ساخت‌گرایی است.

**ج)** در سطور پایانی صفحه ۹ آمده است: «گفتیم نشانه فعل، شناسه است؛ آیا نهاد هم نشانه‌ای دارد؟ در جمله «آن پسر توپ را به فرهاد می‌دهد» نهاد کدام است؟ چرا؟ از این‌که فعل دارای شناسه (نشانه لفظی) است تردیدی نداریم و با نظریه ساخت‌گرایی منطبق است ولی «آن پسر» به عنوان نهاد نشانه لفظی ندارد نشانه معنوی دارد و در این صورت ما از ساخت‌گرایی خارج می‌شویم و به معناگرایی میل می‌کنیم.

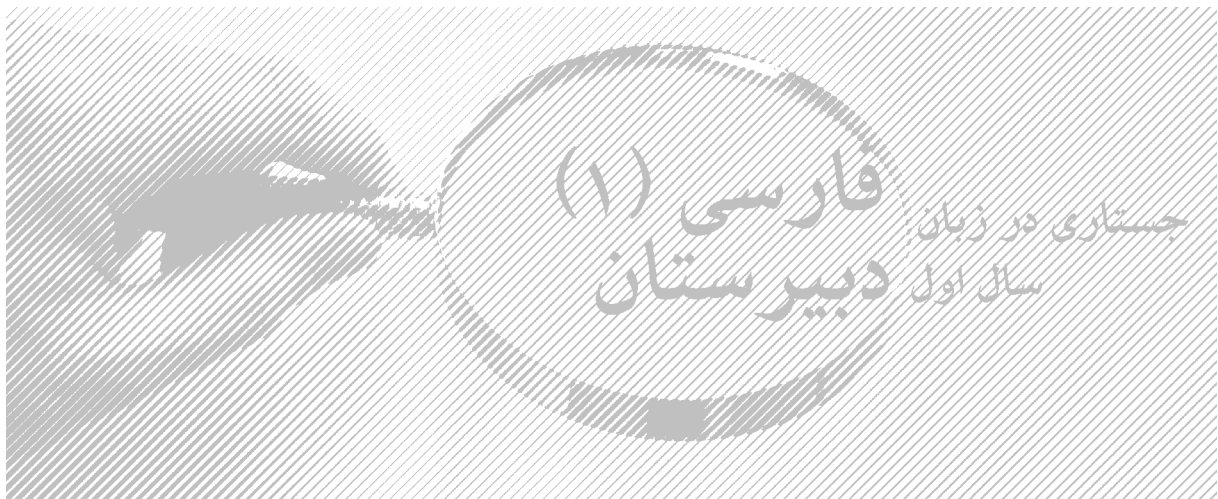
**د)** در درس هجدهم (ص ۹۰) مؤلفان محترم آورده‌اند: «در گروه اسمی، هرگاه پس از هسته، کسره بیاید و سپس اسمی دیگر قرار گیرد، اولی را مضاف و دومی را مضاف‌الیه می‌خوانیم؛ مضاف

هسته و مضاف‌الیه، وابسته است.»

سؤال این است که در «کتابم» (با توجه به پانوش کتاب) که چنین کسره‌ای که نشانه لفظی است وجود ندارد چگونه می‌توان از نظر شکل و صورت به مضاف و مضاف‌الیه بودن پی برد؟

البته این بنده در مقام نقد یا رد نظریه ساخت‌گرایی نیستم چون البته کاری از منتهمیان ساخته است نه از متوسطانی چون صاحب این قلم، ولی از آنجایی که نظریه ساخت‌گرایی آزمون تاریخی خود را از سر می‌گذراند اینها بخشی از چالش‌های پیش روی آن است و می‌توان موارد زیادی از این دست را در زبان فارسی (۲) و (۳) نشان داد. ثانیاً نگارنده معتقد است جامعه فخر ساخت‌گرایی بر قامت زبان فارسی ما چندان زیننده نیست و با طبع و مزاج زبان فارسی ما تناسب ندارد. گرچه مؤلفان محترم در تألیف کتاب‌های زبان فارسی دبیرستان شعر و نثر روزگار گذشته را به یکسو نهاده‌اند و مرکز ثقل کارشان را توصیف فارسی نوشتاری امروز قرار داده‌اند اما به نظر می‌آید این امر سبب گسست نسل دانش‌آموخته امروز با ریشه و پیشینه ادب کهن خود می‌گردد و نمی‌توان دریچه‌ای به فراخنای ادب و فرهنگ ایرانی به رویشان گشود. مرّ تحقیق متون فصیح گذشته است. امروزه در دانشگاه‌ها به نیکی می‌توان دریافت دانشجویانی که با این‌گونه کتب زبان فارسی - که مورد بحث ماست - از دبیرستان فارغ‌التحصیل شده‌اند حتی برای روخوانی امهات و شاهکارهای ادبی فرهنگمان مانند شاهنامه، بوستان، گلستان، مثنوی، تاریخ بیهقی و غیره دچار مشکل هستند چون در مقطع دبیرستان فقط با مثال‌های ساده نثر امروز سر و کار داشته‌اند. بر اینها بیفزایید که شعرا و نویسندگان ما در بسیاری موارد سخن را در غیر معنای موضوعه به کار برده‌اند، فی‌المثل «شد» به معنای «رفت» یا در بسیاری از موارد حروف اضافه در معنای اصلی خود به کار نمی‌روند، ارکان جمله در شعر جابه‌جا می‌شود و نظریه ساخت‌گرایی را یارای تحلیل و توصیف چنین قضایای دستوری نیست.

در تألیف کتب زبان فارسی در دبیرستان، نسبت به دستور سنتی بی‌مهری شده است گرچه دستور سنتی هم دارای فراز و نشیب‌ها و تشتت‌آرای فراوانی بوده است. شما ببینید قدما در دستور سنتی اصطلاحاتی نظیر اسم مصدر، حاصل مصدر، مصدر مرخم، اسم معنی، صفت شغلی، اضافه مقلوب و غیره داشته‌اند و امروزه وقتی شما به



فرهنگ معین یا لغت‌نامه دهخدا که جزء فرهنگ‌های عمومی‌اند مراجعه می‌کنید خواه‌ناخواه با این اصطلاحات روبه‌رو هستید حال آنکه در نظام دستور فعلی اینها جایگاهی ندارند یا مثلاً در دستور سنتی به صرف این که کلمه‌ای از دو یا سه بخش تشکیل می‌شد آن را مرکب می‌دانستند (در مقابل بسیط) و فرهنگ‌نویسی مرحوم دکتر معین و مرحوم استاد دهخدا بر این نسق است حال آنکه در نظام دستور فعلی این تقسیم‌بندی‌ها تا حد زیادی تغییر کرده است، و این امر مراجعین به این‌گونه فرهنگ‌ها را کمی دچار مشکل می‌سازد. این بخش را با چند بیتی از ملای روم به پایان می‌بریم:

مات زید، زید اَگر فاعل بود  
لیک فاعل نیست، کو عاقل بود  
او ز روی لفظ نحوی فاعل است  
ورنه او مفعول، و موتش قاتل است  
فاعل چه؟ کو چنان مقهور شد  
فاعلی‌ها جمله از وی دور شد<sup>۱</sup>

مولوی در این ابیات می‌گوید: در جمله «زید مرد» ما به ظاهر و از روی لفظ، زید را فاعل یا نهاد به حساب می‌آوریم اما اگر از روی معنا به آن نظر بیفکنیم زید مفعول است نه فاعل، چون از مرده چه فعلی می‌تواند سر بزند؟

اختلاف خلق، از نام اوفتاد  
چون به معنی رفت، آرام اوفتاد<sup>۲</sup>

### بخش دوم:

#### نقد محتوایی بعضی از دروس

**الف)** آنچنان که در تألیف این کتاب مشهود است مؤلفان محترم بین اسم و گروه اسمی تفاوتی قائل نشده‌اند حال آنکه اسم جزء مقولات صرفی است و گروه جزء مقولات نحوی. چنان که در صفحه ۱۲۳ آمده است: «در بخش نحو به شیوه ترکیب انواع کلمات تا سطح گروه یا جمله می‌پردازند.» پس گروه مقوله نحوی است نباید با مقولات صرفی آمیخته شود و بهتر است به جای «گروه

اسمی» بگوییم گروه نهادی، گروه مفعولی و ... .

**ب)** در درس پانزدهم (ص ۷۴ - بند دوم) آمده است: «باید در نظر داشت سابقه مطالعه زبان به چندین هزار سال پیش بازمی‌گردد. در گذشته زبان را به قصد شناختن خود آن مطالعه نمی‌کردند بلکه هدف از مطالعه زبان حفظ کتب آسمانی و آثار ادبی از دگرگونی‌های ناشی از گذشت زمان بود یا ایجاد ارتباط میان اقوام و مللی که به زبان‌های مختلف سخن می‌گفتند.»

از آنجایی که بحث‌های زبان‌شناسی بحث‌های دقیقی هستند باید کلمات، حساب‌شده در جای خود به کار روند. اولاً معلوم نیست واژه «گذشته» در بند یادشده دقیقاً بر چه زمانی دلالت می‌کند به عبارت دیگر این واژه زماناً و مکاناً مبهم است. ثانیاً سخن بالا در چه حوزه‌ای است آیا در حوزه اسلامی است یا غیر اسلامی؟ پس این همه سخنان دقیق در باب صرف و نحو و لغت و معانی و بیان در عربی و فارسی از کجاست؟ در حوزه اسلامی درباره قرآن متقن‌ترین بحث‌های تجوید و قرائت صورت گرفته است. ابن‌سینا در باب مخارج حروف و آواشناسی بحث‌های دقیقی دارد و همچنین بزرگانی چون خواجه‌نصیر و کتاب‌هایی نظیر حدائق‌السحر و المعجم حرف‌های باریکی در حوزه زبان‌شناسی دارند. ثالثاً در بند پایین‌تر همین صفحه در ادامه بحث، زبان‌شناسی جدید را علمی می‌داند که از آغاز قرن بیستم شروع شده است، با توجه به این که زبان‌شناسی سنتی به چندین هزار سال پیش بازمی‌گردد پس فاصله میان این دو زبان‌شناسی را کدام زبان‌شناسی پُر می‌کند؟

**ج)** در درس بیست و دوم (ص ۱۰۹)، نامه‌ها در یک تقسیم‌بندی کلی به دو نوع نامه‌های رسمی و اداری و نامه‌های خصوصی و دوستانه تقسیم شده‌اند؛ آنگاه نامه‌های اداری و رسمی خود به دو دسته نامه‌های اداری و پیام‌های تبریک، تسلیت، دعوت، تشکر و ... تقسیم شده‌اند. سخن در این است که اگر پیام‌های تبریک، تسلیت و دعوت و ... جزء تقسیمات نامه‌های رسمی و اداری هستند باید شرایط و ویژگی‌های ذکر شده در کتاب را داشته باشند، از جمله تاریخ، امضا، نام و نشان کامل و غیره، در صورتی که مثال‌هایی که



آن آمده است بهتر بود از جمله ساده باشد ضمن این که در این مثال «او را راهنمایی کند» قدری تنافر حروف دارد و نیز در همین درس در باب ضمیر اشاره آمده است: «واژه‌های این و آن ضمیر اشاره‌اند که به ترتیب برای نزدیک و دور به کار می‌روند» در کجا و در کدام کاربرد؟ بهتر بود برای کاربرد آن در جمله مثال یا مثال‌هایی ذکر شود مثل ضمیرهای دیگر که در این درس همراه با مثال آمدند.

**ح** در «بیاموزیم» صفحه ۳۷ درست است که باید از به کار بردن آزمایشات، گرایشات، فرمایشات و نظایر آن پرهیز کرد چون کلمات فارسی با نشانه جمع عربی همراه شده‌اند اما قداماً از منظر آواشناسی به کار بردن این کلمات را بهتر و خوش آهنگ‌تر می‌دانستند چون سخته ندارند ولی آزمایش‌ها، گرایش‌ها و فرمایش‌ها دارای درنگ و سخته می‌باشند و به گوش انسان گران و ناگوار است.

از این نوع نامه‌ها آمده‌اند عمدتاً فاقد این ویژگی‌ها هستند. ضمن این که در این درس و درس نامه‌نگاری (۲) هیچ سخنی از نامه‌های گویا به میان نیامده است.

**د** در پانوشت صفحه ۴۸ آمده است: «مصدرهای شکفتن، پختن، ریختن، بریدن، گذاختن، گسستن و ... هم می‌توانند ناگذر و هم گذرا به کار روند، بدون آنکه در ساخت و معنای آنها تغییری ایجاد شود.» توضیح این که مصدرهای دو وجهی وقتی در دو جمله مختلف به دو شکل متفاوت ناگذر و گذرا به کار می‌روند و در معنایشان تغییر ایجاد می‌شود و دو معنای نسبتاً متفاوتی را افاده می‌کنند، فقط در ساخت آنها تغییری ایجاد نمی‌شود مانند: غذا پخت. مادر غذا را پخت.

**ه** در درس بیست و چهارم، صفحه ۱۲۳ در باب تقسیمات جمله آمده است: «جمله‌ها را هم به انواع جمله ساده، جمله مرکب، جمله شرطی، جمله امری، جمله بیانی و مانند اینها تقسیم می‌کنند.» اولاً جمله شرطی نوعی از جمله مرکب است که با پیوند وابسته‌ساز

«اگر» ساخته می‌شود و دکتر مشکوة‌الدینی در کتاب دستور زبان فارسی خود این گونه جمله‌ها را جمله‌های مرکب ناهمپایه می‌نامد.<sup>۲</sup> ثانیاً منظور از «جمله بیانی» چیست؟ در کتب رایج دستور زبان فارسی از جمله دستور زبان فارسی از دکتر مشکوة‌الدینی<sup>۴</sup> و دستور پنج استاد<sup>۵</sup>، و همچنین در کتاب زبان فارسی (۳) دبیرستان جمله‌ها به دو دسته ساده (بسیط) و مرکب تقسیم شده‌اند. و در کتاب «توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی» از دکتر محمدرضا باطنی جمله به دو گونه هسته‌ای و خوشه‌ای تقسیم‌بندی شده است.<sup>۶</sup>

**ط** در درس ششم، صفحه ۳۲ درباره تقسیم‌بندی گویش‌ها، پیشنهاد می‌کنیم چنانچه صلاح‌دید مؤلفان محترم است تقسیم‌بندی زیر را هم - اگر در خور توجه یافتند مورد مذاقه و امعان نظر قرار دهند:

گویش تاریخی اجتماعی (جغرافیایی - اجتماعی - معیار)  
گویش معاصر اجتماعی (جغرافیایی - اجتماعی - معیار)

### بخش سوم: نکات ویرایشی

از آنجایی که کتب زبان فارسی در دبیرستان خود ویرایش را به دانش‌آموزان می‌آموزند و در هر سه پایه درس مفصلی به نام «ویرایش» در کتاب زبان فارسی گنجانده شده است لذا شایسته است که این کتاب‌ها از هر گونه خطای ویرایشی پیراسته باشند. نگارنده از آنجایی که این اشکالات ویرایشی را خالی بر جمال زیبای کتاب می‌بیند ذیلاً به بعضی از آنها اشاره می‌کند:

۱. در صفحه ۵ چندین خطای ویرایشی به چشم می‌خورد در

در درس بیست و هفتم، صفحه ۱۳۶، مؤلفان محترم، نقش نمای مفعولی «را» و همچنین حرف اضافه را به ترتیب پس‌واژه و پیش‌واژه نامیدند حال آن که این دو، واژه هستند و هویتی مستقل دارند آنچنان که در درس دوم زبان فارسی (۳) جزء واژه به حساب آمده‌اند. شاید مؤلفان محترم تحت تأثیر فن ترجمه after word را به پس‌واژه ترجمه کردند.

**و** در درس بیستم، صفحه ۱۰۰ مثالی که برای ضمیر و مرجع

## گرچه مؤلفان محترم در تألیف کتاب‌های زبان فارسی دبیرستان شعر و نثر روزگار گذشته را به یکسو نهاده‌اند و مرکز ثقل کارشان را توصیف فارسی نوشتاری امروز قرار داده‌اند اما به نظر می‌آید این امر سبب گسست نسل دانش‌آموخته امروز با ریشه و پیشینهٔ ادب کهن خود می‌گردد

نیز در همین صفحه در مثال‌های ۵ و ۶ و ۷ بهتر است بعد از هسته (انگشتر) نقش نمای اضافه گذاشته شود چون اساساً یکی از راه‌های تشخیص هسته همین نقش نمای اضافه است و ثانیاً وابستهٔ پسین مضاف‌الیه و صفت با نقش نما اضافه همراه هستند. (بحث تلفظ مهم است).

۷. در صفحهٔ ۸۰، در باب صفت عالی می‌توان گفت: هرگاه موصوف صفت عالی جمع باشد با کسره می‌آید (بهترین استعدادهای) و هرگاه موصوفش مفرد باشد با سکون می‌آید (بزرگ‌ترین بخش) (علت تأکید نقش نمای اضافه در بند هفتم و هشتم آن است که اولاً بحث تلفظ مهم است و ثانیاً مؤلفان محترم آن را به عنوان یک نشانه یا واژه به حساب می‌آورند).

۸. در صفحهٔ ۹۲، در سومین ساخت از صفت‌های فاعلی بهتر است بگوییم: تعداد صفت‌های **ردیف** «ب» و «پ» اندک است. (واژهٔ «ردیف» اضافه شود).

۹. در «بیاموزیم» صفحهٔ ۱۴۸، از آنجایی که همهٔ کلمات مورد بحث در این بیاموزیم، در جمله بیان شده‌اند بهتر است که «بعبارة آخری» هم در جمله بیان شود.

### پی‌نوشت:

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی / دبیر آموزش و پرورش، ناحیهٔ ۱ شهریار.

### منابع و مآخذ

- ۱- استعلامی، محمد، مثنوی مولوی، (تصحیح و شرح)، تهران، انتشارات زوار، چ چهارم، ۱۳۷۵، دفتر سوم، ایبات ۳۶۸۵ - ۳۶۸۷.
- ۲- همان، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۶.
- ۳- مشکوة‌الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، چ چهارم، ۱۳۷۴، ص ۱۱۸.
- ۴- همان، ص ۱۱۶.
- ۵- قریب، عبدالعظیم و دیگران، دستور زبان فارسی پنج استاد، تهران، انتشارات واژه، چ نهم، ۱۳۷۰، ص ۲۲۲.
- ۶- باطنی، محمدرضا، توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی، تهران، امیرکبیر، چ دوازدهم، ۱۳۸۰، ص ۶۰.
- ۷- خیام‌پور، عبدالرسول، دستور زبان فارسی، کتاب فروشی تهران، چ نهم، ۱۳۷۳، ص ۶۰.

سطر چهارم به جای حرف استدراک «ولی» باید از حرف عطف «و» استفاده شود زیرا ما در اینجا حکمی را خارج یا کامل نمی‌کنیم که «ولی» بخواند.

۲. همچنین در صفحهٔ ۵، بند پایانی می‌گوید: «تعریف بالا به خوبی نشان می‌دهد که زبان برخلاف آن چه می‌پندارند، نه توده‌ای بی‌نظم و قاعده از کلمات است که در ذهن انسان انباشته شده است و نه حتی مجموعه‌ای از قواعد دستوری است که آن را بی‌هیچ نظم و ترتیبی به حافظه سپرده باشند. بلکه دقیقاً یک نظام واحد است.»

اولاً تکواژ صرفی «ها» در بعضی حشو است و می‌تواند حذف شود. ثانیاً چون واژهٔ «قاعده» به واژهٔ «بی‌نظم» معطوف شده است باید پیشوند «بی» داشته باشد. ثالثاً به جای «و نه حتی مجموعه‌ای از قواعد دستوری است» بهتر است بگوییم «حتی مجموعه‌ای از قواعد دستوری نیست» و رابعاً بعد از فعل «سپرده باشند» نقطه نیاز نیست بلکه نقطه ویرگول

می‌خواهد چون بعد از آن بلکه آمده است.

۳. در صفحهٔ ۳۱، سطر نوزدهم آمده است: «در میان دوستان خود از گونه‌ای دیگر و در جمع خانواده باز هم از یک گونهٔ سوم، ...» در ترکیب «یک گونهٔ سوم» یک و سه چه رابطه‌ای با هم دارند؟ بهتر است بگوییم: «از گونهٔ دیگر یا از یک گونهٔ دیگر»

۴. در صفحهٔ ۳۹ جملهٔ چهارم این‌گونه است: «یکی از دانش‌آموزان سال اول داستان زیبایی نوشته بود.» بهتر است برای رفع ابهام واژهٔ دبیرستان یا راهنمایی را بعد از واژهٔ «اول» اضافه نماییم.

۵. در صفحهٔ ۶۰ سه مثالی که برای اسم‌شناس، ناشناس و اسم جنس آورده شده است باید پشت سرهم بیایند.

۶. در صفحهٔ ۷۸، سطر دوم به این جمله بر می‌خوریم: «جای هسته را چه واژه‌های اشغال می‌کند؟» جای سؤال است که وقتی ما در حوزهٔ زبان و ادب فارسی این همه واژه‌های خوب و متنوع داریم چرا از واژهٔ «اشغال» استفاده می‌کنیم؟ لذا لفظ اشغال مناسب نیست بهتر است بگوییم: «چه واژه‌ای به جای هسته قرار می‌گیرد؟» و